

هو الله تعالى شأنه العظمة والكبرياء

و ما سئل السائل في قول الحكماء بسيط الحقيقة كل الأشياء قل فاعلم ان المقصود من الأشياء في هذا المقام لم يكن الوجود و کمالات الوجود من حيث هو وجود و من الكل الوجود و هذا كل لا يذكر عنده بعض و لا يقابله جزء و الحاصل ان بسيط الحقيقة لما كان بسيطاً من جميع الجهات انه واجد و مستجمع لجميع الكمالات التي لا حد و لا نهاية لها چنانچه فرموده اند ليس لصنعه حد محدود بلسان پارسی ذکر میشود مقصود حکیم از اشیا در عبارت مذکوره کمالات وجود من حيث هو وجود است و از كل دارائی یعنی واجد و مستجمع جميع کمالات نامتناهیه است بنحو بساطت و امثال این بیانات را در مقامات ذکر توحید و قوت و شدت وجود ذکر کرده اند مقصود حکیم این نبوده که واجب الوجود منحل بوجودات غیر متناهیّه شده سبحانه سبحانه عن ذلك چنانچه خود حکما گفته اند بسيط الحقيقة كل الأشياء و ليس بشئ من الأشياء و فی مقام آخر ان انوار بسيط الحقيقة يرى فی كل الأشياء و این ببصر باصر و نظر ناظر منوط است ابصار حدیده در كل اشیا آیات احدیه را مشاهده مینمایند چه که جميع اشیا مظاهر اسماء الهیه بوده و هستند و حق لم یزل و لا یزال مقدس از صعود و نزول و حدود و اقتران و ارتباط بوده و خواهد بود و اشیا در امکانه حدود موجود و مشهود چنانچه گفته اند لما كان وجود الواجب فی کمال القوة و الشدة لو يجوز ينحل بوجودات غیر متناهیّه ولكن لا يجوز ما انحل در این بیان سخن بسیار است و مقصود حکما اگر بتمامه اظهار رود مطلب بطول انجامد چون قلوب احرار لطیف و رقیق مشاهده میشود لذا قلم مختار باختصار اکتفا نمود

دو مقام در توحید مشاهده میشود توحید وجودی و آن این است که كل را بلا نفی میکنند و حق را بالاً ثابت یعنی غیر حق را موجود نمیدانند باین معنی که كل نزد ظهور و ذکر او فناى محض بوده و خواهند بود كل شئ هالك الا وجهه یعنی مع وجود او احدی قابل وجود نه و ذکر وجود بر او نمیشود چنانچه فرموده اند كان الله و لم یکن معه شئ و الآن یكون بمثل ما قد كان مع آنکه مشاهده میشود که اشیا موجود بوده و هستند مقصود آنکه در ساحت او هیچ شئ وجود نداشته و ندارد در توحید وجودی كل هالك و فانی و وجهه که حق است دائم و باقی

و توحید شهودی آن است که در كل شئ آیات احدیه و ظهورات صمدانیه و تجلیات نور فردانیه مشاهده شود چنانچه در کتاب الهی نازل سنریم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم در اینمقام در كل شئ تجلیات آیات بسيط الحقيقة مشهود و هویدا مقصود حکیم این نبوده که حق منحل بوجودات نامتناهیّه شده تعالی تعالی من ان ينحل بشئ او یحد بحد او یقترن بما فی الابداع لم یزل كان مقدساً عن دونه و منزهاً عما سواه نشهد انه كان واحداً فی ذاته و واحداً فی صفاته و كل فی قبضة قدرته المهيمنة على العالمين و در مقامی كل ما ذکر او یذكر يرجع الى الذكر الاول چه که حق جل و عز غیب منبع لا یدرک است در اینمقام كان و یكون مقدساً عن الاذکار و الاسماء و منزهاً عما یدرکه اهل الانشاء السبیل مسدود و الطلب مردود لذا آنچه اذکار بدیعه و اوصاف منبعه که از لسان ظاهر و از قلم جاری است بکلمه علیا و قلم اعلی و ذروه اولی و وطن حقیقی و مطلع ظهور رحمانی راجع میشود او است مصدر توحید و مظهر نور تفرید و تجرید در اینمقام كل الاسماء الحسنی و الصفات العلیا ترجع الیه و لا تجاوز عنه كما ذکر ان الغیب هو مقدس عن الاذکار کلها

و مقرر نور توحید اگرچه در ظاهر موسوم باسم و محدود بحدود مشاهده میشود ولكن در باطن بسيط مقدس از حدود بوده و این بسيط اضافی و نسبی است نه بسيط من كل الجهات در اینمقام معنی چنین میشود یعنی کلمه اولیه و مطلع نور احدیه مربی كل اشیا است و دارای کمالات لا تحصی و از برای این کلمه در اینمقام بیانی در کناز عصمت مستور و در لوح حفیظ مسطور لا ینبغی ذکره فی الحین عسی الله ان یأتی به انه لهو العلیم الخبیر و دیگر اعتراض بعضی بر قول حکیم من غیر دلیل بوده چه که مقصود قائل را ادراک ننموده اند فی الحقيقة نمیتوان بظاهر قول کفایت نمود و بشماتت برخاست مگر در

کلمات نفوسیکه متجاهر بکفر و شرک باشند قول چنین نفوس قابل تأویل نه و حکما فرق مختلفه بوده و هستند بعضی آنچه ذکر نموده‌اند از کتب انبیا استنباط کرده‌اند و اول من تدرّس بالحکمة هو ادریس لذا سمی بهذا الاسم و او را هُرمس نیز گفته‌اند در هر لسان باسمى موسوم است و در هر فنی از فنون حکمت بیانات وافیه کافیه فرموده‌اند و بعد از او بلینوس از الواح هرمسیّه استخراج بعضی علوم نموده و اکثر حکما از کلمات و بیانات آنحضرت استخراج فنون علمیه و حکمتیه نموده‌اند باری این بیان حکیم قابل تأویلات محموده و محدوده هر دو بوده و هست و بعضی از بالغین حفظاً لامر الله در ظاهر ردّ فرموده‌اند و لکن این عبد مسجون لا یذکر الا الخیر و دیگر الیوم یومی نیست که انسان مشغول بادراک این بیانات شود چه که علم باین بیان و امثال آن انسان را غنی نموده و نخواهد نمود مثلاً حکیمیکه باین کلمه تکلم نموده لو کان موجوداً و الذین اقرّوا له فیما قال ثمّ الذین اعترضوا علیه کلّ در صقع واحد مشاهده میشوند هر یک بعد از ارتفاع نداء مالک اسما از یمین بقعه نورا بکلمه بلی فایز شد مقبول و محمود و دون آن مردود چه مقدار از نفوس که خود را در اعلی ذروه حقایق و عرفان مشاهده مینمودند علی شأن ظنّوا بانّ ما خرج من افواههم انه قسطاس توزن به الاقوال و اسطرلاب یؤخذ عنه تقویم المبدء و المائل مع ذلک در ایام ربیع رحمن و هبوب اریاح امتحان ما وجدنا لهم من اقبال و لا من قرار اگر نفسی الیوم بجمیع علوم ارض احاطه نماید و در کلمه بلی توقّف کند لدی الحقّ مذکور نه و از اجهل ناس محسوب چه مقصود از علوم عرفان حقّ بوده هر نفسی از این طراز امنع اقدس ممنوع ماند از میتین در الواح مسطور

ای حسین مظلوم میفرماید قول عمل میخواهد قول بلا عمل کنحل بلا غسل او کسچر بلا ثمر در حکیم سبزواری مشاهده کن در ابیات خود شعری ذکر نموده که از آن چنین مستفاد میشود که موسائی موجود نه و الا زمزمه انی انا الله در هر شجری موجود در مقام بیان باین کلمه تکلم نموده و مقصود آنکه عارف بالله بمقامی صعود مینماید که چشمش بمشاهده انوار تجلی مجلی منور و گوشش باصغاء نداء او از کلّ شیء فایز این مقامات را حکیم مذکور حرفی ندارند چنانچه اظهار نموده‌اند اینمقام قول و لکن مقام عمل مشاهده میشود نداء سدره الهیه را که بر اعلی البقعه ما بین بریه تصریحاً من غیر تأویل مرتفع است و باعلی النداء کلّ را ندا میفرماید ابداً اصغا نموده چه اگر اصغا شده بود بذکرش قیام مینمود حال باید بگوئیم آن کلمه عاریه بوده و از لسانش جاری شده و یا از خوف ننگ و حبّ نام از اینمقام و تصدیق آن محروم مانده او عرف و ستر او عرف و انکر باری بسا از نفوس که تمام عمر را در اثبات موهوم خود صرف نموده‌اند و در حین اشراق انوار حضرت معلوم از افق اسم قیوم محروم مانده‌اند الامر بید الله يعطی من یشاء ما یشاء و يمنع عمّن یشاء ما اراد انه لهو المحمود فی امره و المطاع فی حکمه لا اله الا هو العليم الحکیم در این ایام در یکی از الواح نازل کم من ذی عمامة منع و اعرض و کم من ذات مقنعة عرفت و اقبلت و قالت لک الحمد یا اله العالمین کذلک جعلنا اعلام اسفلهم و اسفلهم اعلام ان ربک لهو الحاکم علی ما یرید یا حسین قل لمن سئل دع الغدير و البحر الاعظم امام وجهک تقرّب الیه ثمّ اشرب منه باسم ربک العليم الخبير لعمری انه یبلغک الی مقام لا تری فی العالم الا تجلی حضرة القدم و تسمع من السدرة المرتفعة علی العَلَم انه لا اله الا هو المقتدر العزيز القدير هذا یوم ینبغی لکلّ نفس اذا سمع النداء من مطلع البداء یدع الوری ورائه یقوم و یقول بلی یا مقصودی ثمّ لئیک یا محبوب العالمین

قل یا ایّها السائل لو یاخذک سکر خمر بیان ربک الرحمن و تعرف ما فیہ من الحکمة و التّبیان لتضع الامکان و تقوم علی نصره هذا المظلوم الغریب و تقول سبحان من اظهر الجاری المنجمد و البسیط المحدود و المستور المشهود الذی اذا یراه احد فی الظّاهر یجده علی هیکل الانسان بین ایدی اهل الطّغیان و اذا یتفکر فی الباطن یراه مهیماً علی من فی السموات و الارضین استمع ما تنطق به النّار من السدرة المرتفعة الثّوراء علی البقعة الحمراء یا قوم اسرعوا بالقلوب الی شطر المحبوب کذلک قضی الامر و اتی الحکم من لدن قویّ امین

يا أَيُّهَا السَّائِلُ قَدْ ذَكَرَ ذَكَرَكَ لَدَى الْوَجْهِ فِي هَذَا السَّجْنِ الْمَبِينِ لَذَا نَزَلَ لَكَ هَذَا اللَّوْحُ الَّذِي مِنْ أَفْقِهِ لَاحَتْ شَمْسُ
الطَّافِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ اعْرِفْ قَدْرَهَا وَاعْلَمْ مَهْرَهَا أَتَيْهَا خَيْرٌ لَكَ أَنْ كُنْتَ مِنَ الْعَارِفِينَ نَسْتَلُ اللَّهَ أَنْ يُؤَيِّدَكَ عَلَى أَمْرِهِ وَذَكَرَهُ
وَيَقْدِّرَ لَكَ مَا هُوَ خَيْرٌ لَكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ أَنَّهُ مُجِيبُ دَعْوَةِ السَّائِلِينَ وَارْحَمِ الرَّاحِمِينَ يَا أَيُّهَا الْعَبْدُ إِذَا انْجَذَبْتَ مِنْ نَفْحَاتِ
إِشَارَاتِ مَالِكِ الْأَسْمَاءِ وَاسْتَنْوَرْتَ بِأَنْوَارِ الْوَجْهِ الَّذِي أَشْرَقَ مِنْ مَطْلَعِ الْبَقَاءِ تَوَجَّهْ إِلَى الْإِفْقِ الْأَعْلَى قُلْ
يَا فَاطِرَ السَّمَاءِ وَوَالِدَ الْأَسْمَاءِ اسْئَلْكَ بِاسْمِكَ الَّذِي بِهِ فَتَحْتَ أَبْوَابَ لِقَائِكَ عَلَى خَلْقِكَ وَاشْرَقْتَ شَمْسَ عِنَايَتِكَ
عَلَى مَنْ فِي مَلِكِكَ أَنْ تَجْعَلَنِي مُسْتَقِيمًا عَلَى حَبِّكَ وَمَنْقَطِعًا عَنِ سَوَائِكَ وَقَائِمًا عَلَى خِدْمَتِكَ وَنَاطِرًا إِلَى وَجْهِكَ وَنَاطِقًا
بِشَأْنِكَ أَي رَبِّ أَيْدِي فِي أَيَّامِ ظُهُورِ مَظْهَرِ نَفْسِكَ وَمَطْلَعِ أَمْرِكَ عَلَى شَأْنِ اخْرَاقِ السَّبِّحَاتِ بِفَضْلِكَ وَعِنَايَتِكَ وَاحْرَقِ
الْحِجَابَاتِ بِنَارِ مَحَبَّتِكَ أَي رَبِّ أَنْتَ الْقَوِيُّ وَأَنَا الضَّعِيفُ وَأَنْتَ الْغَنِيُّ وَأَنَا الْفَقِيرُ اسْئَلْكَ بِبِحْرِ عِنَايَتِكَ أَنْ لَا تَجْعَلَنِي مَحْرُومًا
مِنْ فَضْلِكَ وَمَوَاهِبِكَ يَشْهَدُ كُلُّ الْأَشْيَاءِ بِعَظَمَتِكَ وَاجْلَالِكَ وَقُوَّتِكَ وَاقْتِدَارِكَ خِذْ يَدِي بِيَدِ ارَادَتِكَ وَانْقُذْنِي بِسُلْطَانِكَ ثُمَّ
اكْتُبْ لِي مَا كَتَبْتَهُ لِأَصْفِيَاءِكَ الَّذِينَ أَقْبَلُوا إِلَيْكَ وَوَفَوْا بِعَهْدِكَ وَمِيثَاقِكَ وَطَارَوْا فِي هَوَاءِ ارَادَتِكَ وَنَطَقُوا بِشَأْنِكَ بَيْنَ بَرِّيَّتِكَ
أَنْتَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْمُهَيْمِنُ الْمُتَعَالَى الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ

این سند از کتابخانه مراجع بهائی داناود شده است. شما مجاز هستید از متن آن با توجه به مقررات مندرج در سایت www.bahai.org/fa/legal استفاده نمایید.

آخرین ویراستاری: ۲۲ مه ۲۰۲۴، ساعت ۶:۰۰ بعد از ظهر